

مرحوم آیه الله شیخ محمد مهدی شرف الدین یکی از بزرگان ناشناخته دانش و دین بود که در دیار دانش پرور شوشتر می‌زیست. حق معرفتی این بزرگ مرد، پس از گذشت حدود نیم قرن از رحلتش، هنوز ادا نشده است، تا آنجا که بخشی از نسل جدید حتی در همان دیار نیز کمتر از وجود چنان گوهری در شهر خود با خبرند. با اینکه یادگار گرامی او جناب استاد شیخ محمد علی شرف الدین - که سایه‌اش مستدام باد - همچنان در جایگاه پدر، به عموم مردم، از خرد و کلان، فیض رسان است .

در باره این خاندان علم و دین، در گفتارهای دیگر مطالب مختصر نوشته‌ام و تکرار نمی‌کنم .

باری، یکی از یادگارهای مکتوب مرحوم شیخ محمد مهدی شرف الدین، پرسش‌هایی است که در سال ۱۳۵۸ قمری (۱۳۱۸ شمسی) از علامه سید هبه‌الدین شهرستانی پرسیده و پاسخ گرفته است. آنگاه با عنوان «رسالة شرفیات» به اهتمام آقای محمد شالباف در سال ۱۳۲۰ شمسی توسط کتابفروشی دانش در شوشتر منتشر شده است .

عمده این سی و یک سؤال، در باب نفس و روح و ارتباط آنها با بدن و مباحث مربوط به قیامت و معاد است، اما چند سؤال آخر کتاب، در موضوع‌های دیگر است، که در اینجا آخرین پرسش و پاسخ آن نقل می‌شود .

توضیح مهم آنکه نسخه چاپی این کتاب نفیس، همانند نسخه‌ای خطی بسیار کمیاب است؛ گرچه گویای همت عالی مرحوم شرف الدین است و در عین حال، برگی از کارنامه علمی مرحوم شهرستانی به شمار می‌آید. نسخه‌ای از این کتاب در آرشیو شخصی استاد و همشهری این بنده، دکتر محمد رضا سنگری، موجود بود، ضمن کتابها و اسناد پدر دانشمند و فقیدش، شاعر اهل بیت، مرحوم حاج غلامحسین سنگری که اخیراً پس از عمری طولانی و پرخدمت، به دیار باقی شتافت. لطف ایشان را که این کتابها و اسناد را به امانت به این بنده سپرد، پاس می‌دارم. خداوند آن پدر را بیامرزد و این پسر را در راه احیای فرهنگ اهل بیت توفیق روزافزون دهد.

در فرصتی اندک که در اختیار بود، در میان مباحث این کتاب، این پرسش و پاسخ را برگزیدم، بدان روی که در برخی از بیانه‌های معاصران دیدم که بر اساس همین عبارت نهج البلاغه، بر امامت خردپسند شیعی اشکال وارد

آورده‌اند. و پاسخ علامه شهرستانی در عین ایجاز، گویا و رسا است .

پاداش معنوی بازنشر این بیان علمی را از جانب تمام یادشدگان در این سطور، تقدیم می‌دارم به خاک پای آن امام همام، که جان جهان است و جهانی جان در پرتو لطفش می‌زیند؛ امام مهدی، صاحب العصر و الزمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف .

متن

سؤال ۳۱

در نهج البلاغه در باب اولین نامه‌ای که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه می‌نویسد، می‌فرماید: «وإنما الشوری للمهاجرین و الأنصار، فإن اجتمعوا علی رجل و سموه اماماً کان لله رضی - الخ» (نامه ششم). این مطلب مخالف است با مذهب امامیه در نصب امام از جانب خدا .
و نسبت تقیه در این مقام، چنانکه بعضی گفته‌اند، سزاوار نیست. شرح آن را بیان فرمایید .

جواب

شبهه‌ای نیست که استدلال به دلائل منطقی و قیاسهای حقیقی شیوه اهل حکمت و معرفت است با طبقات دانشمندان و خواص اهل دانش. اما کسانی که مانند شاه ولایت علیه السلام سر و کار آنها با عوام و طرف خطاب آنها جماهیر بوده، و مقصد اصلی ایشان اقناع عامه است، هرگز از رشته قیاسات حقیقی و دلائل نظری نتیجه نخواهند گرفت .
مجبورند که از راه اقناع و موعظه و تکیه بر معلومات سطحی و معتقدات بدیهی آنها راه احتجاج و استدلال را پیموده .

از این رو است که در هنگام سقیفه، شاه ولایت به همان قرابت و صحابت و قرشیت و مهاجرت و نحو آن استدلال می‌فرمود برای اثبات حق خود؛ چه اینکه مخالفین او پیشدستی کرده، افکار توده و عامه ملت را به خود متوجه ساخته بودند، از روی همین معانی چهارگانه .

لذا آن حضرت همین معانی چهارگانه را برای خود بطور اولیت، اثبات و استدلال می‌فرمودند. و این را علمای فن مناظره و منطق، «فن مجارات با خصم» می‌نامند .

و این معنی غیر از معنی تقیه است. در این مقام که محل سؤالات است، شاه ولایت با خصم خود معاویه همین راه را پیش گرفته ؛ به علت اینکه معاویه همت گماشته بود در مکاتبات خود بر اینکه از آن حضرت یک مدرک کتبی پیدا کند که در او اشاره باشد به اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود را از روی نصوص الهیه و احادیث نبویه

مستحقّ خلافت اسلامی داند نه از روی اختیار صحابه .

و ضمناً بتواند از کلمات، چیزی بیابد که دلالت بر عدم صحّت خلافت شیخین داشته، ولو با دلالت ضعیفی، تا اینکه این مدرک کتبی را مستند خود ساخته و مردم را به خود متمایل و بر خصم خود تاخته، ارباب بیعت شیخین را که اکثر اهل حجاز و اهل عراق اند، از حضرت منحرف بسازد. و ایجاد یک فتنه و غلغله و غوغایی بر حضرت علی علیه السلام تولید کند که عمومیت داشته باشد. چه اینکه غوغایی چون عثمان خصوصیت و دائرهٔ خیلی محدودی داشت که کافی قلوب عامه از شاه ولایت نبود .

از این جهت معین بود بر امام علیه السلام که حکمت و سیاست را از دست نداده، کلماتی برای او بنویسد که بر همان مبنای خصم، مرتکز و موافق حیات توده و ملت خود باشد. و همان طور که معاویه در مکتوب خود مدح خلافت خلفا را نمود - از روی اجتماع کلمهٔ امت و شورای رؤسای ملت - امام علیه السلام نیز این مبنا را بطوری تعبیر فرمود که بر علیه خود معاویه حجتی ساطع و برهانی قاطع بشود .

و از حسن اتفاق، عبارات امام علیه السلام بطوری آمده که موافق حقیقت هم هست؛ چه اینکه شوری و اختیار مهاجرین و انصار در بارهٔ شاه ولایت طبیعی بوده نه قهری، و تامّ بوده نه ناقص، و جامع شرائط قانونی بر حسب قوانین حقوقی مللی و نظامات دولی امروزه بیشتر از هر انتخابی و اختیاری در عالم اسلامی و تاریخ عرب آمده است؛ چنانکه در رسالهٔ «الإمامة و الأئمة» تفصیل آن را نگاشته‌ام، و همچنین در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام .

و یک توریه لطیفه‌ای که در این کلام معجز نظام آمده است، در جملهٔ «و سمّوه اماماً کان لله رضی» می‌باشد؛ که آن کسی را که مهاجرین و انصار به اکثریت تامّه و به اختیار طبیعی خود بدون قهر و قسری بر خود امام نامیدند، همان علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

غیر، نه کسی از سابقین بر او به نام امام یا به اکثریت تامّه یا به اختیار طبیعی بود، و نه از لاحقین؛ خصوصاً اگر «و سمّوه» را به تخفیف میم خواندیم که یعنی علامت امامت و رمز ولایت بر او گذاردند .

این جملهٔ فعلیه از این جواب شرطیه می‌شود، نه جملهٔ «کان اماماً» که منشأ حقیقی اشکال شماسست. و بنا بر این، جملهٔ وصفیهٔ «کان لله رضی» یک قیدی می‌شود از برای آن امام، که با وصف این قید، هرگز بر غیر علی بن ابی طالب و حسنین علیهم السلام و نحو آنها، بر شخص دیگری انطباق نخواهد یافت، و کاملاً این کلام بر مذهب امامیه سازگار خواهد شد .



مرحوم شرف الدين شوشتری

رساله شرفیات

بدستور آقای محمد شالباف

جایگاه فروش

شوشتر کتابفروشی دانش

حق چاپ محفوظ

۱۳۲۰

چاپخانه شرکت طبع کتاب

را از ناحیه مبارکه ایشان دریافت نموده و پس از تدوین
مسمی بر ساله شرفیات گردیده و آن مشتمل است بر سی و یک
مسئله از این قرار

سؤال اول - بقاء نفس بعد از مرگ

س ۱ نفوس ناطقه بشری بعد از انحلال بدن منحل
میشود یا باقی هستند در صورت بقاء ادله عقلی بر بقای آنها
چیز است ج ۱ البته نفوس انسانی بعد از انحلال ابدان آنها
بمردن و مانند آن باقی هستند تا که سلسله استکمال آنها
کمیخته نشود و معاد برای آنها روا باشد و مستلزم اعاده
معدوم با افعال مکافات و مجازات نکردد و برای بقاء نفوس
ناطقه و ارواح مجردة قدماء حکماء براهین و ادله بسیاری
در کتب خود نگاشته اند که اقوی آنها ادله تجرد است و
بتازگی دلائل و شواهد معقوله مقبوله موافق معلومات امروزه
اقامه نموده ام در اجراء باقیه - (المعارف العالیة) و نشر شد
تحت عنوان (الحسن السادس) در مجله - الاصلاح - منطبعة
بغداد سال ۱۳۴۲ در جزء اول و دوم سال اول آن مجله
و در اجزاء مجله (العرفان) مابین سال مذکور و سال ۱۳۴۰